

نویسنده: Dieter Fröhlich

برگردان از آلمانی به فارسی دری: اسد الم

## ناسیونالیسم و دولت های ملی در کشور های رو به انکشاف

بخش سوم

### 1 | ناسیونالیسم چیست؟

#### 1 تعریف ها و چند جمله توضیحی

«از جمله کتاب هایی که هیچ کسی نمی تواند آن را بنویسد، کتاب ها در مورد ملت ها می باشند که نوشتن آن... از ناممکنات است.» این جمله ژاک بارسون (Jacques Barson) را اوتو کلینه برگ (Otto Klineberg) در آغاز اول فصل یک کتاب اش در باره خصوصیات ملت ها نقل قول می کند و بعد چنین ادامه دهد: «اگر فرضیه ما درست باشد، فقط باید علاوه کنیم که تا حالا یک تعداد زیاد کتاب های ناممکن نوشته شده اند»<sup>11</sup>. ناممکنات برخورد علمی و ادبی با ناسیونالیسم مخصوصاً در آن نهفته است که ناسیونالیسم در برابر هر تعریفی از خود مقاومت نشان داده و آن را قبول نمی کند: «هیچ گونه استدلال واقعی وجود ندارد که بگوید ملت چیست. هیچ کسی موفق نشده است تعریفی را ارائه دهد که از نظر مفهوم آن قدر کامل باشد که در آن خالیگاه ها «اماها» و «اگرها» وجود نداشته باشد و یک تعداد عناصر اصلی شناخته شده ملت ها را بشمارند تا مردم به نحوی رضایتبخشی آن را از دیگر اقسام جماعت های تمیز کنند که در طول زمان در آن زیسته اند»<sup>12</sup>.

روبرت مک ایور (Robert Mac Iver) امکان این را که برای ناسیونالیسم تعریفی بتوان پیدا نمود، اصلاً ناممکن می داند. «فهمیدن ناسیونالیسم به مثابه آگاهی فعال ملی نمی تواند به شکل ابژکتیو (عینی) درک شود»<sup>13</sup>. به همان پیمانیه که ناسیونالیسم برای تاریخ نویسندگان و دانشمندان علوم اجتماعی بسیار غیر واضح و مسأله ساز است، برای یک شهروند عادی یک دولت ملی، برای یک «مرد روی جاده» و متأسفانه نه تنها غالباً برای او - بلکه برای بسیاری، یک مسأله عادی و بی درد سر است. وقتی از یک شهروند عادی در مورد معیار های یک ملت سوال شود، اکثراً بدون وقفه به زبان مشترک، منطقه ای با مرز های معین و هم نژاد مشترک (نسل بیولوژیک) اشاره می کند. آیا واقعاً چنین است؟

<sup>11</sup> Otto Klineberg, Die menschliche Dimension in den internationalen Beziehungen, Bern und Stuttgart 1964, S. 140, zuerst: The Human Dimension in International Relation, New York 1964.

<sup>12</sup> Rupert Emerson, From empire to Nation, a. a. .O. , S. 90

<sup>13</sup> Robert M. MacIver, Regierung im Kräftefeld der Gesellschaft, Frankfurt o. J. S 162, zuerst The web of Gouvernment, New York 1948.

اما با کمی تعمق قابل استفاده بودن زبان به مثابه یک معیار ملیت، رد می‌گردد. زبان آلمانی را مردمان (در اینجا در وهله نخست مردم و ملت مترادف هم استفاده می‌شوند) 4 کشور صحبت می‌کنند: آلمان، اتریش، یک بخشی از سویس و لوکزامبورگ. انگلیسی حد اقل به عنوان زبان عوام در 7 کشور صحبت می‌شود: بریتانیا، ایرلند، آمریکا، کانادا، افریقایی جنوبی، هند و استرالیا. فرانسوی در 5 کشور (فرانسه، بلجیم، لوکزامبورگ، سویس، کانادا) صحبت می‌شود. بیهودگی زبان به مثابه معیار ملیت را زبان اسپانوی به ثبوت می‌رساند که در 19 کشور (تمام آمریکایی جنوبی و آمریکایی مرکزی به استثنای برازیل) صحبت می‌شود. برعکس سویس، بلجیم و کانادا چندین زبانه می‌باشند، بدون این که بتوان آنها را ملت نامید<sup>14</sup>.

با وجود عدم سودمندی زبان به مثابه معیار، به وضاحت نشان داده می‌شود که زبان یکی از محرکه های اصلی بوده که احساسات ملی را فعال کرده و نقطه تبلوری را به نمایش می‌گذارد که اقلیتها برای رسیدن به مطالبات شان برای استقرار یک دولت ملی آن را در خدمت می‌گیرند. این به وضاحت در مورد اروپای شرقی و جنوبی صدق می‌کند، یعنی در جایی که مطالبات برای استقلال کشور خودی بر پایه جماعت های زبانی، سرانجام به آزادی از حاکمیت امپراتوری رایش آلمان، روسیه و مونارشی هابسبورگ رسید و موجب پیدایش چندین دولت ملی شد.

با یک نظر اندازی دقیقتر<sup>15</sup> به معیار زبانی این نتیجه حاصل می‌شود که در اینجا صرف پایگاه های نخستین ایدئولوژیک برای مشترکات عمیقتر یک گروه از مردم وجود دارد که در زبان مشترک نقطه تبلور یافته ای از یک بخش انسانها در یک جامعه نسبتاً پیچیده (کامپلیکس) تبارز می‌کند و توسط آن می‌خواهند مطالبه یک دولت مستقل ملی را مدلل سازند. اما با وجود آن هم موجودیت ناسیونالیسم را بیان کرده نمی‌تواند.

به همان گونه وقتی می‌خواهند نژاد را تعریف بکنند- باز هم قابل سوال است که آیا به غیر از معیار های ظاهری غیر مفید اجتماعی، مانند پوست جلد و رنگ موی و همچنان شکل جمجمه، چیز مفیدتری را می‌توان پیدا کرد؟ این کانسپت (برداشت یا طرح مفهومی یا معنایی) می‌تواند بدون هیچ دلیل دیگری صرف بخاطر عدم کارایی آن برای پیدایش ملت، کنار گذاشته شود<sup>16</sup>. بوجود آمدن نخستین ملت ها در اروپا بر پایه نژاد استوار نبود، در این جا نژاد «سفید» به اساس تیوری نژادی- نه یک ملت را، بلکه چندین ملت را ساخت. اگر واژه نژاد کمی دقیق تر بررسی شود - چیزی- به نام نژاد «شمالی» و «مدیترانه ای»- حقانیت چنین دسته بندی بیولوژیک را بیشتر مورد تردید قرار می‌دهد. و برای تشریح پدیده های اجتماعی غیر قابل استفاده می‌باشد. به این گونه گفته توماس گ ماساریکس (Thomas G Masaryks) در مورد قاره اصلی منشأ ملت ها یعنی اروپا صدق می‌کند «که حد اقل چیزی به نام «خون خالص» در اروپا وجود ندارد»<sup>17</sup>.

<sup>14</sup> در اینجا باید اذعان نمود که در بعضی از کشورها تنش های زبانی وجود دارد. ما بعداً به آن می‌پردازیم

<sup>15</sup> Vgl. S 67-68

<sup>16</sup> در رابطه با ناسیونالیسم برنهارد یوزف (Bernhard Josef) در تحقیقاتش به بعضی از تیوری های نژادی و انتقادات در این مورد دقیق می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که اعتقاد نژاد خالص یک اعتقاد آموخته شده است و هیچ پایه و اساس در واقعیت ندارد و از نظر علمی هیچ نژاد خالصی وجود ندارد و استفاده از واژه نژاد خالص هیچ مفهومی را نمی‌رساند.

Bernard Josef: nationality, its Nature and Problems, London 1929; S 31-53

<sup>17</sup> Thomas G. Masaryk, Democratic Nationalism, in; Williams Ebenstein, Hrsg, Modern Political Ideas, New York

فرضیه نخستین واژه بیولوژیک نژاد به مثابه تهداب ناسیونالیسم، تعریف ایالات متحده آمریکا را به مثابه یک ملت ناممکن می سازد و در آخرین تحلیل بیهودگی این طرح هویدا می شود.

تیوری منطقه مشترک به مثابه عنصر تشکیل دهنده یک ملت نیز به همین اندازه ناکارا و نامناسب است. کارل دبلیو دوچ (Karl W. Deutsch) بر حق سوال می کنند که «چگونه رابطه ای میان یک جماعت یا منطقه ای در یک دهکده آلمان در مرز سوئیس و یک دهکده آلمان در ساحل بحیره شمال وجود دارد؟ به چه مفهومی این رابطه و وابستگی از یک دهکده سوئیس که پنج مایل آن طرف مرز است، فرق می کند؟ به چه مفهومی مردم کورسیکا (جزیره ای فرانسوی م) یا مردم نیس (Nice)، جزء قلمرو فرانسه است، و نه ایتالیا؟ چه رابطه و وابستگی بین نیویارک و سانفرانسیسکو وجود دارد که آن را از نیویارک و مونترال یا تورانتو (دو شهری در کانادا م) متفاوت می سازد؟»<sup>18</sup>.

تقریباً هیچ یک از ملت ها منطقه ای را صاحب نمی باشند که مرز های آن به شکل طبیعی توسط ساحل ها، دریا ها و کوه ها تعیین شده باشد. تا همین دوران نزدیک مرز های دولت های ملی همیشه در حال تغییر بودند. همان گونه که مثال لهستان (پولند) آن را روشن می سازد. هر چند امروز بخش زیادی از لهستانی ها (پولندی ها) در مناطق شرقی آلمان زیست می کنند اما مناطق جدید مسکونی شان را به چشم وطن شان نمی نگرند، اما یقیناً نسل های بعد تر پولند در مرز های کنونی شان، آن را به مثابه وطن، پدر وطن و منطقه ملی شان احساس می کنند.

تشکیل بعضی ملت ها نشان می دهند که این زیربنا های مشترک تاریخی است که بر پایه آن با وجود شرایط سخت و نا مساعد جغرافیایی یک ساحه مشترک ایجاد شده می تواند که در آن یک ملت تشکیل شود بطور مثال کوه هائی که عبور و مرور و ارتباط را مشکل می گردانند، هیچ مانع برای پیدایش ملت سوئیس نبوده و هیچ استدلال جغرافیایی وجود ندارد که چرا سیسل و هاردان مناطق ایتالیایی، کورسیکا فرانسوی و لیران منطقه اسپانیایی است و ایرلند شمالی جز بریتانیای کبیر و تعداد زیادی جزیره های مصر جز یونان به حساب می آیند.

برازنده نشان دادن نژاد، زبان و خاک، افسانه خونی و سرزمین که قبلاً توسط حزب نازی آلمان به وسیله پیامبران ناسیونالیسم مانند موریس باریس (Maurice Barres) چارلس موراس (Charles Maurras) ایجاد شده، به همان اندازه به تشریح ناسیونالیسم نقش بازی می کند که هر سه فاکتور یاد شده به تنهایی<sup>19</sup>. ناسیونالیسم آلمانی یک دینترمینسم (جبر گرایی) جغرافیایی- بیولوژیکی را قیاس نمود که هر گونه تبدیل ملیت را، چه از طریق تغییر مرزها و یا از طریق مهاجرت ها منطقاً ناممکن می سازد. در مقابل آن اما واقعیت تاریخی آمریکا قرار دارد که به مثابه یک ملت عمدتاً از مهاجرین اروپایی تشکیل شده است.

آشناترین تشریح ناسیونالیسم تاریخ مشترک یک مردم و فرهنگ مشترک شان است. برای ارنست رنان (Ernest Renan) «ملت یک روح است، یک اصل معنوی است. دو چیز، در واقع یکی، این روح و این اصل معنوی را می سازند. یکی از این چیزها در زمان گذشته و دیگری در زمان حال

<sup>18</sup> Karl W Deutsch, Nationalism and Social Communication: An inquiry into the Foundation of Nationality, 2 Ausg, Cambridge, Mass, 1966 zuerst 1953 S 18.

<sup>19</sup> Carlton J. H. Hayes, the Historical Evolution of Modern Nationalism, New York 1931, S 184-211

جاریست. یکی میراثی مشاع از خاطرات غنی است و دیگری وفاق کنونی در تمایل به زندگی مشترک جهت ارزشمند ساختن میراث دست ناخورده پیشینیان. انسان فی البداهه بوجود نمی آید. ملت نیز همچون انسان ثمره گذشته ای طولانی از کوشش‌ها، از خودگذشتگی‌ها و فداکاری‌ها می باشد. ارجزاری نیاکان، مشروعتین ارجزاری‌ها است؛ نیاکان ما ما را چنان که هستیم بوجود آورده‌اند، گذشته ای غرور آفرین، مردانی بزرگ و افتخار به معنای حقیقی آن، این است آن سرمایه اجتماعی که فکر ملی بر آن استوار است. افتخارات مشترک در زمان گذشته، اراده مشترک در زمان حال؛ انجام کارهای بزرگ باهم، خواست مجدد انجام آنها باهم، این است شروط اساسی یک ملت بودن.<sup>20</sup>

اتو باور (Otto Bauer) جماعتی را ملت می داند که بر حسب تقدیر و سرنوشت با هم یک جا شده و با مرور زمان با کرکترهای ویژه و مشترک با هم رشد کرده اند.<sup>21</sup> جان ستوارت میل همانند هم عصر خود رنان تقریباً عین تشریحات را می دهد: قوی ترین عامل برای احساس ملی، داشتن هویت تاریخی سیاسی مشترک و در اختیار داشتن یک تاریخ ملی است که در نتیجه آن جماعتی در ارتباط حوادث به گونه ای مشابه، خاطرات غرور و تحقیر جمعی، لذت و حسرت مشترک گذشته را با هم دیگر دارند.<sup>22</sup>

چنین ارائه های از ناسیونالیسم توسط بسیاری از نویسندگان تقریباً باعین محتوا نوشته شده است. هر چند این ارائه ها قابل قبول به نظر می رسند اما هیچ چیزی را تشریح کرده نمی توانند زیرا: چه وقت یک میراث مشترک، مشترک است؟ چه وقت شکوه و جلال و غم و شکست تقسیم می شود؟... اروپا از ملیت های مختلف پر می باشد که در طول سده ها در آن جا ساکن شده و با هم مخلوط و ممزوج شده اند مانند چک ها و آلمان ها در کشور بوهیمیا. اعضای آن متولد همان کشور اند، اجداد شان در سرگذشت های تاریخی در همان مناطق زندگی کرده اند و حالا هیچ اشتراکی بین شان وجود ندارد و تا هنوز هر کدام آنها به این سرگذشت های تاریخی از نقطه نظر های کاملاً متفاوت می نگرند و نزدیکی زیاد آنها به جای این که به شکل خودکار بر پایه تاریخ مشترک مستحکم تر گردد حتی در یک کشور واحد، منازعات آنها بدتر و یا ناگوارتر گردیده است. انسان ها تا زمانی که در بعضی جهات با هم یکی نشده باشند در تحت بعضی شرایط نمی توانند حد اقل مشترکات تاریخی شان را تقسیم کنند.<sup>23</sup> این زندگی پهلوی همدیگر و اسکان مخلوط را تورنولد (Thurnwald) کمسای قومی می نامد<sup>24</sup> - که در یک کشور و تحت یک حاکمیت تا یک هزاره قدامت دارد، همان قدر قدامتی که دولت ها دارند. اما در اواخر سده 18 ناسیونالیسم در اروپا پیدا می شود و اکثر این کشور ها را که در آن گروه های مختلف انسانی با هم یک تاریخ مشترک داشتند، از بین می برد. و این صرف در مورد اروپا صدق نمی کند، بلکه در مورد مناطق دیگر نیز صادق است، مانند امپراتوری عثمانی. برعکس در کشور های خیلی قدیمی مانند افغانستان و مصر بین مردمان آن تا امروز احساس

<sup>20</sup> Ernest Renan, Quest cue queen nation? Paris 1882, S 306-307

<sup>21</sup> Otto Bauer, Die Nationalitätenfrage und die Sozialdemokratie, 2 Aufl. Wien 1924, S. 113 und passim.

<sup>22</sup> John Stuart Mill, Consideration on Representative Government, London 1861, S 294

<sup>23</sup> K.W Deutsch, Nationalism and Social Communication, a. a. O. S 19

<sup>24</sup> Richard Thurn Wald, Die menschliche Gesellschaft in ihren ethno-soziologischen Grundlagen, Bd, 4: Werden, Wandel und Gestaltung von Staat und Kultur Im Lichte der Völkerforschung, Berlin und Leipzig 1935, S 285 und passim.

مشترک همبستگی ملی رشد نکرده است. اگر یک ملت را از منظر تجارب تاریخی مشترک اعضایش تشریح کنیم، ما استعداد تقسیم و به اشتراک گذاشتن این تجارب را پیش فرض قرار داده ایم و این دقیق همان چیزی است که ما اجازه اش را نداریم<sup>25</sup>.

نوشته های شماری از نویسندگان که هر کدام به جنبه های متفاوت ناسیونالیسم تاکید می کنند، گنج کننده است: به گونه مثال ادموند لورکیس از مردم به مثابه جماعت ارزشها... یاد می کند که شخصیت حقیقی سیاسی دارد<sup>26</sup>، بن یامین و اسرالیس روی «خاطره یا ذهنیت ملی» (مانند بورکه) تاکید می کنند که از تکامل نامشخص جغرافیایی- سیاسی و اجتماعی به میان می آید و در نهاد های سیاسی متبلور می شوند و چنین ادامه می دهد که اگر نهاد های سیاسی را که تأثیرات آنها در عمل پیاده شده اند و به مثابه دستگاه های اعمال نفوذ که پیوسته فعال می باشند، تخریب کنید در حقیقت شما ملت را نابود می کنید<sup>27</sup>. حالا اگر تصور «خاطره یا ذهنیت ملی» (مانند «مسئولیت واقعی ملی» بورکیس) کاملاً مبهم و بی مفهوم باشد، همان گونه تصور نابودی ملت از طریق خاموش شدن نهاد ها کاملاً اشتباه است. چنانکه تاریخ لهستان (پولند) چندین بار آن را ثابت کرده است.

به یکی از جنبه های مهم ناسیونالیسم گراهام والاس (Graham Vallas) اشاره می کند، او به هویت سمبولیک افراد شامل یک دولت ملی تاکید می کند، «دولت مدرن نیازی ندارد، به مثابه یک واقعیت در احساس و تفکر شهروندان اش موجود باشد و بر آن پافشاری کند... بلکه در اثر مشاهدات دیده شده است که این احساس به مثابه یک روح حاضر، و به مثابه یک نماد هویت فردی و انتزاعی موجود است»<sup>28</sup>. به شکل روشن تر این طرز تفکر را کوین سی رایت (Quincy Wright) فورمول بندی کرده است: «ناسیونالیسم از قبیله سالاری، پدر سالاری، پارسایی، تجارت پیشگی، محلی گرایی، کمونیسم و سایر افکاری که همبستگی گروهی را فقط به اساس نماد های که در آن مسیر هدایت شده اند و تقویت می کنند، متفاوت است. اگر تمام مردم افکار بسیار شدید هم رنگ، متوالی و متناسب با نهاد های دینی به دست آورند، عصر ناسیونالیسم می گذرد و به عصر دین تبدیل می شود»<sup>29</sup>.

این مشاهدات تا حدودی زیادی صدق می کند، اما این سوال اساسی را بی پاسخ می گذارد که چرا بعضی از نماد ها برای انسان های مدرن تا آن حدی اولویت پیدا می کند که بالای دیگر نماد ها تأثیر گذار می باشند. این به هیچ وجه به اراده دولت نمی باشد که نماد های تأثیرگذار را در هر زمانی و هر مکانی پیدا کند و آن را دستکاری کند. این تلاش را دولت های تازه تاسیس آسیایی و افریقایی هر روز تجربه می کنند. هویت سمبولیک به هیچ وجه یک پدیده عصر جدید نمی باشد، بلکه کاملاً برعکس یک پدیده خیلی قدیمی است که به نزد انسان های اولیه به شکل توتمیسم وجود داشته است، به گونه مثال در بین باشندگان بومی استرالیا پایه های نخستین نظم جامعه و جماعت را می ساختند. توتم نمادی از محیط ارگانیک و یا غیر ارگانیک نمایشی است که یک جماعتی آن را حمل می کند.

<sup>25</sup> K.W Deutsch, Nationalism and Social Communication, a. a. O. S 19

<sup>26</sup> Edmund Burke, Speech on the State of the Representation of the Commons in Parliament, 1782, Works, London 1925-1930, Bd, 3 S 355

<sup>27</sup> Benjamin Disraeli, The Spirit of Whig's, 1836, abgedruckt in: Whigs and London 1913; zit, bei Frederick Hertz, Nationality in History and Politics, 5. Aufl. London 1966 (zuerst 1944), S 29

<sup>28</sup> Graham Wallas, Politik und menschliche Natur, Jena 1911, S, 170

<sup>29</sup> Quincy Wright, A Study of War, Chicogo und London 1965 (zuerst 1942), S 218

این جماعت نه تنها اینکه بر اساس خویشاوندی تعریف نمی شود، بلکه مفهوم فرمانطقه ای و مذهبی- سیاسی دارد. توتام «مشارکت معنوی» هر فرد در یک جماعت است و بدین گونه موازات بسیار قوی را با ناسیونالیسم نشان می دهد<sup>30</sup>. در عمل این موازات به گونه ای است که ما شاید امروز بگوییم - «ایدیولوژی» انسان های بدوی و جامعه قبیله ای و ناسیونالیسم را شناخته ایم. لارد اکتون ( Lord Acton) این موازات را در 1862 نشان می دهد: «در جهان باستان بت پرستی و ملیت گرایی با هم در حرکت بود»<sup>31</sup>. برنارد یوزف (Bernard Joseph) در ناسیونالیسم «غریزه قومیت» را می بیند: بدون تردید ناسیونالیسم یکی از عمیق ترین غریزه ها برای همبستگی است که در گروه های مردمان بدوی وجود داشته است. این احساس نزدیکی و استقلال در هر پله از مراحل زندگی وجود دارد و پایه هایی زیرین تکامل گروه ها را به داخل پله های پیش رفته تر ملیت می سازد. بعد از همه این هم واقعیت دارد که قبیله منبع اصلی ناسیونالیسم اولیه است<sup>32</sup>.

کارلتون هایس (Carlton Hayes) فلاسفه و روشنفکران سده 18 اروپا را مسوول پروپاگند یا تبلیغ برای ناسیونالیسم (قبیله گرایی جدید) می داند: « بدون این که آنها کاملاً آگاه باشند که چه می کنند رقبی را برای قبیله گرایی دعوت نمودند»<sup>33</sup>. در این رابطه هایس کاملاً به روشنی می داند که فعالیت این روشنفکران برای تشریح ناسیونالیسم را نمی توان با قبیله گرایی همردیف قرار داد. اهمیت این روشنفکران همانند فلاسفه بیشتر در بحث روی پدیده ها می باشد تا در نتیجه بحث، آنها آن چه را که در پیش بسیاری ها مبهم و ناروشن است، مدون ساخته و به شکل روشن بیان و تاکید می کنند<sup>34</sup>.

برای هایس - مثل ما - سوال پیش فرض های ایدیولوژی ناسیونالیستی به یک زمان معین (سده 18-20) در یک مکان معین (اروپا) غیر قابل حل می ماند. هایس تا حدودی رابطه ای بین ناسیونالیسم و پیش رفت اقتصادی اروپا در یک و نیم سده گذشته می بیند. اما او این رابطه را کافی نمی داند که بتوان توسط آن دلیل پیدایش ناسیونالیسم را با پیش رفت اقتصادی بیان کرد.<sup>35</sup>

در جست و جوی دلایل موفقیت ایدیولوژی ناسیونالیسم هایس به عنصر مذهب در هر دو ایدیولوژی بر می خورد: «ممکن ظهور ناسیونالیسم در عصر مدرن که در بستر تمایلات مذهبی قرار دارد، با هم در پیوند باشد. از سده 18 بدینسو و از زمانی که شک و تردید در مورد مذاهب ماورای طبیعی تاریخی به ویژه در بین روشنفکران و قشر متوسط ظهور کرد، یک خلای غیر طبیعی برای عواطف و پرستش دینی ایجاد شد. این خلا ظاهراً با پیدایش خدایان ناسیونالیسم پر شد و با شور و شغف مورد استقبال قرار گرفت. و این روشنفکران و قشر متوسط ناسیونالیسم را بر خدایان آسمانی و هومانایسم مبهم ترجیح دادند. به هر صورت گمان میرود که ناسیونالیسم مدرن از آغاز رنگ مذهبی نیز داشته است»<sup>36</sup>. ناسیونالیسم به مثابه مذهب سکولاریزه شده که در سال 1931 اولین زمینه های آن را می

<sup>30</sup> Alexandar Moret and Georg Davy, Des Clans aux impires, Paris 1923, S 14

<sup>31</sup> John E. E. D. Acton, The history of Freedom and Other Essay, New York 1967, S 291

<sup>32</sup> Bernard Joseph, a. a. O. S 52

<sup>33</sup> Carlton J. H. Hayes, a.a.a. O. S 10;

<sup>34</sup> Carlton J. H. Hayes, a.a.a O. S 290; ebenso Bernard Joseph, a. a.; S 313

<sup>35</sup> Carlton J. H. Hayes, a.a.a O. S 96-297;

<sup>36</sup> Carlton J. H. Hayes, a.a.a O. S 299;

توان دید اما 29 سال بعد برای هاپس به یک یقین بدل شد. ناسیونالیسم خلی متافزیک را که توسط علم، تخنیک، صنعتی شدن و ماتریالیسم به وجود آمده بود، در جامعه توده وار پر می کند<sup>37</sup>.

این بررسی کوتاه در مورد بعضی از تعریف ها و تشریحات ناسیونالیسم، ما را خیلی ناراضی نگه می دارد. اشتراک نژاد؛ زبان؛ منطقه، تاریخ مشترک، فرهنگ و سرنوشت مشترک، «نژادگرایی جدید»، ایدئولوژی، فلسفه و دین بخشی از سیمای ناسیونالیسم را نشان می دهد و به اجزای مهم آن اشاره می کند. اما خالیگاه های بسیاری باقی می ماند و بسیار «اما ها» و «اگر ها» بیجواب می ماند. قبل از همه این ها در برابر جواب سوال اصلی شکست می خورند (در صورتی که نویسندگان نام برده به این مشکل آگاهانه پی برده باشند)، از پاسخ آن ها یک چشم انداز بهتری از خصلت اصلی ناسیونالیسم به دست می آید. .. اما چرا ایده ملی در بعضی جا ها و زمانها با پاسخ یا واکنش قوی و فراگیر روبرو می شود و در جا های دیگر نمی شود؟ دوچ این فورمول بندی را پرسش آغازین پژوهش هاش در باره ناسیونالیسم و ارتباطات اجتماعی قرار می دهد<sup>38</sup> و تعریف ناسیونالیسم را به مثابه جماعت دارای ارتباطات آنها استنتاج می کند. او به گونه متفاوتی نسبت به تیوری های نویسندگان قبلی ناسیونالیسم را به ارزیابی گرفته و کوشش می کند تا آن را به شکل تجربی بررسی کند. تا جاییکه معلومات وجود دارد این یگانه کار به این ویژگی در باره ناسیونالیسم است و زیاد مورد استقبال قرار گرفته است. به این جهت ما پژوهش های او را مورد بررسی قرار می دهیم. در بخش بعدی ما به نمایش کار او که برای ما مهم تر است می پردازیم و آن را با یک انتقاد به پایان می رسانیم.

<sup>37</sup> Carlton J. H. Hayes, Nationalism: A. Religion, New York 1966

<sup>38</sup> K.W Deutsch, Nationalism and Social Communication, a. a. O. S V.